

احرف سبعة، نظم و معنی قرآن، و اعجاز نظم قرآن از دیدگاه مذهب حنفی

دکتور محمد عمر جويا

سرطان ۱۴۰۰

موضوع «احرف سبعة» (حروف هفتگانه) یکی از مسائل مهم ولی پوشیده علوم قرآن است. با آنکه حروف هفتگانه ظاهراً به مسئله خوانش‌های مختلف و قرائت‌های متعدد قرآن برمی‌گردد، اما پذیرش این مسئله در مذهب حنفی باعث تبارز اصول مهم در باب نظم و معنی قرآن، و جواز قرائت کردن قرآن به فارسی در نماز گردیده است.

در این یادداشت، به شرح آرای امام ابوحنیفه و موقف مجتهدین بزرگ حنفی درباره احرف سبعة، نظم و معنی قرآن، اعجاز نظم آن، و غیرمخلوق بودن معنی قرآن می‌پردازیم. آراء و نظریات سائر مذاهب چون شافعی‌ها و مالکی‌ها درین یادداشت منعکس نگردیده‌اند. خوانندگان می‌توانند که بحیث نمونه به کتاب «الإتقان فی علوم القرآن» نوشته جلال‌الدین سیوطی – که به فارسی نیز ترجمه گردیده است – مراجعه کنند.

الف. احرف سبعة یا حروف هفتگانه

احادیث متعددی با اسناد صحیح درین زمینه روایت شده‌اند که از آن جمله تنها چند حدیث در زیر نقل می‌گردد:

(۱) در صحیح بخاری (۷۵۵۰، ۵۰۴۱، ۴۹۹۲، و ۶۹۳۶) و صحیح مسلم (۸۱۸) روایت شده است که عمر بن خطاب گفت: روزی هشام بن حکیم سوره الفرقان را در نماز تلاوت می‌کرد. از او حروفی را در تلاوتش شنیدم که رسول الله ﷺ آنها را آنگونه قرائت نکرده بود.... چون از نماز فارغ گشت، به او گفتم که: «این سوره را که این گونه قرائت کردی از کی شنیده‌ی؟» گفت که از پیامبر.... سپس او را گرفته نزد پیامبر ﷺ بردم و گفتم: «من او را شنیدم که سوره فرقان را بر حروفی قرائت می‌کرد که آن گونه از شما نشنیده‌ام.» پس رسول الله به هشام گفت که «بخوان ای هشام»، و او همانگونه که در اول از او شنیده بودم قرائت کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «این [سوره] همین گونه نازل شده است.» سپس فرمود: «ای عمر، تو بخوان.» و من آن را به همان شیوه‌ای که پیامبر به من خوانده بود قرائت کردم. پیامبر ﷺ فرمود: «این همین گونه نازل شده است.»

و پیامبر ﷺ گفت: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ أَنْزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ، فَاقْرَأُوا مَا تَسَرَّ مِنْهُ» (این قرآن بر هفت حرف نازل شده است، پس آن را به هرگونه‌ای که به شما آسان باشد بخوانید).

(۲) در سنن ابوداود (۱۴۷۷)، سنن کبری نسائی (۷۹۸۶)، و مسند احمد (۲۱۱۴۹ و ۲۰۴۲۵) روایت شده است که: ابن مسعود و ابی بن کعب در مورد قرائت یک آیت اختلاف نظر داشتند، و چون نزد رسول الله ﷺ رفتند، ایشان فرمود: «قرآن بر هفت حرف نازل گردیده»، و سپس فرمود: اگر «غَفُورًا رَحِيمًا» را «سَمِيعًا عَلِيمًا» یا «عَلِيمًا سَمِيعًا» بگوئید درست‌اند، ولی نباید در قرائت «آیت رحمت آیت عذاب گردد، یا آیت عذاب آیت رحمت گردد».

۳) در مسند احمد (۲۰۵۱۴، ۲۰۴۲۵ و ۲۱۰۹۲)، سنن کبری نسائی (۷۹۸۶)، تفسیر طبری (۳۳ / ۱)، و شرح مشکل الآثار طحاوی (۳۱۱۸ / ۸) در یک روایت از ابی بن کعب و در روایت دیگر از ابوبکر بن حارث روایت شده است که: «جبرئیل نزد نبی ﷺ آمد و گفت: بخوان [قرآن را] بر حرفی. سپس میکائیل گفت: ازدیاد ببخش. پس [جبرئیل] گفت: بخوان [قرآن را] بر دو حرف. سپس میکائیل گفت: ازدیاد ببخش. تا آنکه بر هفت حرف رسید، پس [جبرئیل] گفت: همه آن بسنده و روشن است («فَكُلُّ كَافٍ شَافٍ») الا آنکه آیت رحمت را با آیت عذاب خلط کنی، یا آیت عذاب را با آیت رحمت خلط کنی. و این یکسان است که «هَلُمَّ» (بیا) و «تَعَالَ» (بیا)، یا «أَقْبِلْ» (بیا) و «اذْهَبْ» (برو)، یا «أَسْرِعْ» (بشتاب) و «عَجِّلْ» (بشتاب) بگویی.»

۴) در صحیح بخاری (۴۹۹۱) و صحیح مسلم (۸۱۹) از عبدالله بن عباس روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود: «جبرئیل قرآن را به من بر یک شیوه قرائت کرد. سپس از او تقاضا کردم [تا به شیوه دیگری قرائت کند]، و خود را بازنداشتم که بیشتر طلب کنم و او نیز به شیوه‌های بیشتر قرائت کرد، تا آنکه به هفت حرف رسید.»

۵) در سنن ترمذی (۲۹۴۴) و مسند احمد (۲۱۲۰۴) از ابی بن کعب روایت شده است که: «رسول الله ﷺ جبرئیل را دید. گفت: یا جبرئیل، من به امتی ناخوان مبعوث گشته‌ام، که در [بین] ایشان پیرزنان و شیخ فانی و پسران و دختران اند، و مردانی که هیچگاه کتابی نخوانده اند. گفت: یا محمد، هرآینه قرآن بر هفت حرف نازل گشته است.»

امام ابو جعفر طحاوی در کتاب «شرح مشکل الآثار» در باب «بیان مشکل در آنچه از رسول الله ﷺ در مورد نازل گشتن قرآن بر هفت حرف روایت شده است» حدود بیست حدیث را به سلسله‌های متفاوت و اسناد درست به پیامبر ﷺ روایت می‌کند، و در شرح این‌ها می‌نویسد:

«پس این فصل کتاب را اختصاص دادیم تا حقیقت موضوع را روشن سازیم، إن شاء الله. خداوند در کتاب خویش به ما می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ﴾ «و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر بزبان قوم او» [ابراهیم: ۴]. پس خداوند به ما فهماند که پیامبران به زبان قوم خودشان به پیامبری مبعوث می‌گردیدند، نه به زبان دیگران. و ما می‌دانیم که زبانی که نبی ﷺ بر آن مبعوث گردید زبان قومش یعنی قریش بود، نه به دیگر زبان‌ها [یا لهجه‌های] عربی....»

و پیامبر ﷺ آنچه را که از قرآن به وی وحی می‌شد به همان زبانی برمی‌خواند که از آن یادآوری کردیم [یعنی زبان قریش]، نه به زبان مردمان دیگر از زبان‌های عربی. و این‌ها [در تکلم] به زبان قریش مشکل داشتند، و نیز مردمانی دیگر بغیر از عرب که به دین اسلام مشرف شده بودند مانند سلمان فارسی.

و مردمان این زبان [قریش] اُمی و ناخوان بودند، و به جز اندکی در میان آن‌ها که کتابت ضعیف داشتند دیگران نوشتن را نمی‌دانستند. پس به ایشان مشکل بود که آن حروفی را که به ایشان خوانده می‌شد حفظ کنند، حال آنکه کتابی به ایشان تهیه نشده بود [تا از روی آن بخوانند]. پس حفظ کردن [قرآن] برای شان بر این منوال پرمشقت بود.

پس اگر مردمان قریش در چنین حالتی بودند که ما بیان کردیم، این کار برای مردمان دیگر نیز مشکل تر بود... و عذر شان برای این کار جدی تر بود. زیرا هرآنکه به یک زبانی [یا لهجه‌ای] عادت داشته باشد، و بخواهد از آن به زبانی [یا لهجه] دیگری حرف زند، بر این کار موفق نمی‌شود جز به ریاضت [و تمرین] زیاد و تحمل مشقت سخت. و چون مردم نیاز داشتند تا آنچه را که پیامبر ﷺ از قرآن به ایشان تلاوت می‌کرد حفظ کنند، تا آن را در نمازهای خویش بخوانند و احکام شریعت آن را بدانند، پس به ایشان سهولت داده شده بود تا قرآن را بر معانی اش تلاوت کنند «فَوَسَّعَ عَلَيْهِمْ فِي ذَلِكَ أَنْ يَتْلُوهُ بِمَعَانِيهِ»^۱ با آنکه الفاظشان در تلاوت با لفظ نبی ﷺ که به ایشان قرائت می‌کرد اختلاف داشت.

و این دلیلی است بر آنچه از عمر بن خطاب و هشام بن حکیم رضی الله عنهما درین مورد به ما خبر داده شده است، درحالی که هردو اهل قریش بودند و زبان شان [عین] زبان رسول الله ﷺ بود که در آن قرآن نازل شده بود، اما باز هم اختلاف در قراءت سورة فرقان در میان شان وجود داشت... و [اختلاف میان آنها] در آن بود که الفاظی که یکی از آنها بدان قرائت می‌کرد با الفاظی که یکی دیگر آنها قرائت می‌کرد تفاوت داشت.

ازین [حدیث] می‌دانیم که «السبعة الأحرف» (حروف هفتگانه) آن است که قرآن بدان نازل گشته است. و در این حروف هفتگانه اختلافی در امر و نهی و در حلال و حرام در میان آنها وجود ندارد. طور مثال اگر مردی به مردی دیگر بگوید: «أَقْبِلْ» (بیا)، و یا بگوید: «تَعَالَ» (بیا)، و یا بگوید: «أَدْنُ» (بیا) [همه به یک معنا و مفهوم اند]... و این مثال همان حدیث نبی ﷺ است که از طریق ابی بن کعب رضی الله عنه در این موضوع به ما رسیده است...

و این حروف هفتگانه از برای آن مردمانی بود که در [یاد] گرفتن قرآن عذر داشتند... از همین رو اخبار زیادی از ایشان بر این منوال نوشته [و روایت] شده است، ولی [روی همرفته] چون به زبان رسول الله ﷺ عادت کردند، قرآن را به همان الفاظی که بدان نازل گشته بود قرائت کردند. از همین رو، از این مرحله [بعدی] شان اخباری به ما نرسیده است که گویا خلاف آن [چه از رسول الله ﷺ شنیده بودند] قرائت کرده باشند.

پس بر مبنای آنچه به ما رسیده است، [می‌گوئیم که] این حروف هفتگانه در زمان خاصی از جهت نیازمندی به این کار [اجازه بود]، ولی امروز این نیازمندی رفع شده. پس حکم این حروف هفتگانه نیز برطرف گشته است. و حالا همه عادت کرده‌اند تا قرآن را بر حرف واحد تلاوت کنند.^۱

پس آنچه از تشریحات امام طحاوی برمی‌آید، اینست که:

- (۱) در آغاز اسلام، اجازه داده شده بود که قرآن بر حسب «معنی» قرائت گردد، و استفاده از کلمات مترادف – که باعث تغییر در «لفظ» می‌گردید – بنا بر عذر موجه رخصت بود.
- (۲) اما این سهولت با مرور زمان که اصحاب بر لهجه قریش تسلط کامل یافتند به پایان رسید، و همه بر لفظ واحد قرآن اجماع کردند.

^۱ «شرح مشکل الآثار»، ابو جعفر طحاوی، به تصحیح شعيب الأرنؤوط، مؤسسة الرسالة، ۱۹۹۴م. جلد ۸، صفحه ۱۱۷ - ۱۲۲. (ترجمه از نویسنده)

با این وصف، اصل «رخصت در لفظ قرآن در صورت عذر» و «اصل بودن معنی قرآن» در اصول الفقه مذهب حنفی پذیرفته شده اند که در بخش بعدی شرح داده می‌شوند.

این حروف هفتگانه لزوماً به معنی قرائت‌های هفتگانه (با روایات چهارده گانه) که امروز مشهور گشته اند نیست؛ در حقیقت، قرائت‌هایی که بر اساس اخبار متواتر تثبیت شده اند از هفت قرائت بیش تر اند. اما می‌توان گفت که قرائت‌های متفاوت قرآن - که بر اساس اخبار متواتر و مشهور به ما نقل شده - بخشی از حروف هفتگانه یا احرف سبعة باشند.

قرائت‌های مختلف شیوه‌های متفاوت خواندن لفظ قرآن مجید است که از جانب پیامبر اکرم ﷺ تأیید و منظور گردیده است، و خود پیامبر گرامی آن خوانش‌های قرآن را به اصحاب تعلیم داده است. این قرائت‌ها نه تنها برخاسته از تلفظ‌های مختلف کلمات بر اساس لهجه‌های متعدد مردم عرب است، بلکه گونه‌های کلمات را که در لفظ قرآن شامل بوده نیز دربر دارد. قرائت‌های متفاوت در بعضی جاها هیچ تغییری را در معنی کلمه یا آیت به بار نمی‌آورند، در بعضی جاها معنی متفاوت‌تر از یک کلمه را ارائه می‌کنند،^۲ و در بعضی جاها فزونی و کاستی را در معنی آیت رونما می‌سازند.^۳

موجودیت حروف هفتگانه در قرآن مجید به معنی گونه‌های متفاوت قرآن نیست، بلکه قرآن یک کتاب و معنی آن ثابت است. در شرح این مسئله امام قدوری چنین می‌نویسد:

«قرآن بر هفت حرف نازل گشته است، درحالی‌که قرآن یک [کتاب] است. و اختلاف [در حروف هفتگانه] اختلاف در «الفاظ» است، با آن‌که همه آن‌ها به یک «معنی» دلالت دارند.... آنچه به ما [از اخبار و احادیث] نقل شده است دلالت بر این دارد که اختلاف «عبارت» موجب اختلاف «مُعَبَّرَ عَنْهُ» (معنای عبارت) نمی‌گردد، و دلیل ما بر قرآن و

^۲ بگونه مثال، کلمه «مَالِكٍ» [الفاتحه: ۳] با مد قصر بر الف و کسر لام و خفض یا کسر کاف از خلفای راشدین، و از گروهی از اصحاب (رضی الله عنهم) و تابعین روایت شده است. عاصم، کسائی، اعمش، و دیگران این قرائت را اختیار کرده اند. درحالی‌که عثمان، علی، زید بن ثابت، ابن عمر، و ابودردا این کلمه را «مَلِكٍ» بدون الف، با کسر لام و خفض کاف روایت کرده اند، و نافع، ابن کثیر مکی، ابوعمر، حمزه، و ابن عامر این قرائت را اختیار کرده اند. و در مجموع هفت گونه قرائت ازین لفظ روایت شده است. در قرائت اول، یعنی «مَالِكٍ»، معنای آن خداوندگار و صاحب دارایی است، و در قرائت دوم، یعنی «مَلِكٍ»، معنای پادشاه را می‌دهد. متأخرین و عامه مردم بیشتر قرائت اول را ترجیح داده اند. («التیسیر فی التفسیر»، نجم‌الدین ابوحفص نسفی)

^۳ بگونه مثال، کلمه «الصَّارِطِ» [الفاتحه: ۱] را قاریان عراق (عاصم، کسائی، و ابوعمر)، نافع و عامه مردم آن را با «صاد» قرائت می‌کنند، درحالی‌که ابن عباس رضی الله عنهما آنرا با «سین» قرائت می‌کرد، و بعضی دیگر از قاریان هفت‌گانه چون ابن کثیر مکی و حمزه کوفی آنرا با تلفظ خفیف «زای» قرائت می‌کردند. تلفظ با «صاد» لهجه مردم قریش است، و تلفظ با «سین» لهجه بنی قیس و با «زای» لهجه بنی عذره بود. («التیسیر فی التفسیر»، نجم‌الدین ابوحفص نسفی)

^۴ مثلاً «تُنشِرُهَا» [البقره: ۲۵۹] را حسن بصری با فتح نون و ضم شین و حرف راء یعنی «تُنشِرُهَا» قرائت نموده است که به معنی «آن را زنده گردانم» می‌باشد. ابن کثیر، نافع، و ابوعمر و آن را با ضم نون و کسر شین و حرف راء یعنی «تُنشِرُهَا» قرائت کرده اند که عین معنی زنده گردانیدن را می‌دهد. اما متباقی قاریان آن را با ضم نون و کسر شین و حرف زای یعنی «تُنشِرُهَا» قرائت کرده اند که به معنی «آن را بجنبانیم» است. («التیسیر فی التفسیر»، نجم‌الدین ابوحفص نسفی)

^۵ بگونه مثال، ابی ابن کعب «فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ» [البقره: ۱۸۴] را «فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ مُتَّابِعَاتٍ» روایت کرده است که لفظ اضافی دارد، و ابن مسعود «فَأَقْطَعُوا آيَاتِيهِمَا» «دستان شان را ببرید» [المائده: ۳۸] را «فَأَقْطَعُوا آيَاتِيهِمَا» (دستان راست شان را ببرید) روایت کرده است که معنی اضافی دارد. («شرح مختصر المنار»، ملا علی قاری هروی)

آثار منقول استوار است. پس حاجت نیست که با وجود این [همه دلایل از قرآن و سنت] این نکته توقیف گردد [و از آن چشم‌پوشی صورت گیرد].^۶

ب. قرآن مشتمل بر «نظم» و «معنی» است

فخرالاسلام امام بزدوی در «کنز الوصول إلى معرفة الأصول» مشهور به «اصول بزدوی» می‌نویسد:

«کتاب که [همانا] قرآن است، فروفرستاده شده بر پیامبر خدا و نوشته شده در مُصحف‌هاست، [طوری که] از نبی ﷺ بگونه متواتر و بدون شبهه [به ما] نقل شده است. قرآن به قول جمهور علما [مشتمل بر] «نظم» و «معنی» هردو است. این سخن نزد ابوحنیفه و نزد ما نیز درست است، جز اینکه ابوحنیفه نظم [قرآن] را تنها در حق جوازِ نماز رکن لازم نمی‌دانست... او معنی [قرآن] را رکن لازم و نظم [قرآن] را رکنی که احتمال سقوط و رخصت را داشته باشد می‌دانست، چنانکه تصدیق کردن [به دل] رکن اصلی ایمان است، و اقرار کردن [بر زبان] رکن زائد [بر آن] است.»^۷

در شرح این مسئله امام علاءالدین بخاری می‌نویسد:

«مراد از «نظم» [قرآن] عبارات است، و مراد از «معنی» مدلول‌های آن است... و امام ابوحنیفه نظم را رکن لازم [در نماز] ندانسته بود، زیرا مبنای نظم بر توانایی [ادا کردن آن توسط قاری یا نمازگزار] استوار است. در نماز نظم قرآن مقصود نیست، زیرا [مقصود] نماز مناجات [و نیایش] است، درحالی که فرض بودن قرائت قرآن در نماز بر سهولت استوار است، چنانکه خداوند متعال فرموده است: ﴿فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾ «بخوانید آنچه آسان است از قرآن [المزمل: ۲۰]... پس جواز داده شد تا بر رکن اصلی که «معنی» [قرآن] است اکتفا گردد.

[امام ابوحنیفه] توضیح می‌دهد که قرآن اول به لهجه قریش نازل گشت، زیرا آن فصیح‌ترین لهجه [زبان عربی] بود. و چون تلاوت در این لهجه برای سائر مردمان عرب مشکل گشت، تخفیف [و سهولت] بنابر دعای پیامبر ﷺ داده شد. [به این ترتیب] تلاوت کردن [قرآن] به سائر لهجه‌های مردم عرب اجازه داده شد، و رعایت لهجه اصل آن [یعنی لهجه قریش] از میان برداشته شد... [و این در نتیجه] اشاره نبی ﷺ بود که گفت: «قرآن بر حروف هفتگانه نازل شده است، همه آن بسنده و روشن اند.»

پس اجازه داده شد تا مردم عرب یک لهجه را به لهجه دیگری از زبان عربی تعویض کنند، مثلاً به فردی از قریش اجازه بود تا به لهجه تمیم قرائت کند حتی اگر توانایی کامل بر ادا کردن آن به لهجه اولی‌اش را [نیز] می‌داشت. [به همین ترتیب، ابوحنیفه] به مردمان غیرعرب نیز اجازه داد تا بنابر کوتاهی [و عذرشان] زبان عربی را ترک کنند، و به معنی [قرآن] اکتفا ورزند که مقصود همین است. پس مفهوم این است که ترک نظم قرآن جهت آسانی رخصت

^۶ «کتاب التجرید»، احمد قدوری.

^۷ «کشف الأسرار، شرح أصول البزدوی»، علاءالدین بخاری، دارالکتاب الإسلامی، جلد اول، صفحه: ۲۱-۲۵. (ترجمه از نویسنده)

^۸ مدلول: مضمون، مفهوم، دلیل، و معنی.

داده شد، چنانکه در [حکم] مسح بر موزه‌ها و نیم نمودن نماز در مسافرت، التزام بر اصل در حالت عجز و عذر باقی نمی‌ماند.^۹

شمس‌الأنامه امام سرخسی نیز قرآن را شامل نظم و معنی دانسته و هر دو را مُعْجَز و اعجاز‌آمیز می‌داند، به‌خصوص معنی قرآن را:

«تعداد زیادی از مشایخ ما [در مذهب حنفی] گفته‌اند که اعجاز قرآن هم در نظم و هم در معنی است، خصوصاً به قول ابویوسف و محمد [شیبانی] رحمهما الله که گفتند: با قرائت کردن [قرآن] به فارسی در نماز، فرض قرائت ادا نمی‌گردد... زیرا فرض، قرائت کردن آنچه مُعْجَز است می‌باشد و آن عبارت از نظم و معنی هر دو است.

آنچه که به من واضح گشته اینست که: مراد ایشان ازین گفتار چنین نیست که گویا معنی [قرآن] بدون نظم [آن] اعجاز‌آمیز نباشد، [بلکه] ادله بر اینست که «معنی» مُعْجَز است، زیرا آنچه مُعْجَز است کلام خداوند است که مُحَدَّث و مخلوق نیست، درحالی‌که همه زبان‌ها چون عربی و فارسی و غیره مُحَدَّث‌اند. پس اگر گفته شود که اعجاز جز با نظم متحقق نمی‌گردد، به این می‌ماند که گفته شود: مُعْجَز مُحَدَّث [و مخلوق] است، درحالی‌که چنین سخنی درست نیست.

دوم اینکه، نبی علیه السلام به کافه مردم فرستاده شده است، و نشانی نبوتش قرآن است که مُعْجَز است، و باید که این [مُعْجَز بودن قرآن] برای همه کافه مردم حجت باشد. معلوم است که فردی عجمی از آوردن [آیتی] به مثل قرآن به زبان عربی عاجز است، اما این حجتی بر او شده نمی‌تواند زیرا او از آوردن [شعری] به مثل شعر امرئ القیس و دیگران به زبان عربی نیز عاجز است. حجت زمانی بر او متحقق می‌گردد که از آوردن آیتی به مثل قرآن به زبان خودش عاجز گردد. پس این دلیل واضح است بر اینکه اعجاز در معنی [قرآن] است.

به همین دلیل، ابوحنیفه اجازه داد که قرائت قرآن در نماز به فارسی ادا شده بتواند. و [ابویوسف و محمد شیبانی] نیز در مورد کسی که توانایی قرائت به عربی را ندارد عین نظر را داده‌اند، و این دلالت دارد بر اینکه نزد ایشان «معنی» کاملاً مُعْجَز است.... ولی اگر شخص قادر به قرائت به عربی باشد، به نظر ایشان فرض قرائت از وی ساقط نمی‌گردد اگر به فارسی قرائت کند، نه به دلیل اینکه آن مُعْجَز نیست بلکه به این دلیل که متابعت از رسول الله ﷺ و سلف در ادای نماز فرض است بر کسی که به قرائت عربی توانمند باشد. این متابعت در قرائت کردن به عربی است. از همین سبب، ابوحنیفه در قرائت کردن به فارسی کراهیت را در نظر گرفته بود، اما ادای اصل رکن – که آن قرائت قرآن است – اعتبار دارد چنانکه بیان کردیم.^{۱۰}

امام قدوری نیز در کتاب «التجريد» همین نظریه را تائید کرده اذعان می‌دارد که هرگاه قرآن به زبان دیگری ترجمه شود اعجاز نظم آن از بین می‌رود ولی اعجاز معنی در هر حالتی پابرجاست:

^۹ «کشف الأسرار، شرح أصول البزدوی»، جلد ۱، صفحه ۲۳-۲۴.

^{۱۰} «اصول سرخسی»، ابوبکر سرخسی، به تصحیح ابوالوفاء افغانی، اللجنة العلمية لإحياء المعارف النعمانية، حیدرآباد: ۱۳۷۲ هـ.ق. جلد اول، صفحات ۲۸۱-۲۸۲. (ترجمه از نویسنده)

«اعجاز در معنی و لفظ است، و مخصوصاً در معنی. پس در نزد ما، اعجاز در ترتیب و نظم و اختصار است، نه در عبارت... اعجاز در آنچه [به زبان دیگر] نقل شده [یعنی ترجمه شده] باشد نیز پابرجا می‌ماند... پس جواز نماز متعلق به مُعْجَز [یعنی «معنی» قرآن] است.»^{۱۱}

اما کسانی که موقف مذهب حنفی را در رابطه به نظم و معنی قرآن درست درک نکرده اند، ادعا کرده اند که گویا امام ابوحنیفه نظم را در همه حالات رکن لازم نمی‌دانست یا گویا قرآن را تنها مشمول بر معنی دانست. درحالی که از توضیحات بالا معلوم شد که امام ابوحنیفه نظم را تنها و تنها در نماز رکن لازم نمی‌پنداشت، زیرا از دیدگاه او قرائت در نماز تنها منحصر به آنچه مُعْجَز باشد نیست، بلکه حق قرائت تنها با ادا کردن آنچه تقریب معنی قرآن باشد ادا می‌گردد. و این تقریب معنی، چه به لفظ عربی باشد و چه به لفظ فارسی متحقق می‌گردد. علاءالدین بخاری اذعان می‌دارد که:

«فراتر از موضوع نماز، نظر امام ابوحنیفه در قسمت آنچه از احکام و از وجایب اعتقادی [در قرآن] آمده این است که هر که از منزل بودن نظم قرآن انکار ورزد کافر می‌گردد... دوستان ما از متأخرین [در مذهب حنفی] این حکم را که «اگر نظم [به دلیلی] فوت شود، پس مقصود قائم [و پابرجا] همان معنی قرآن است» از روی احتیاط ثبت کردند، نه از سبب اینکه گویا نظم لازم قرآن نباشد.»^{۱۲}

همچنان، از مباحث فوق نباید وارونه برداشت کرد که گویا امام ابوحنیفه نظم را اعجاز‌آمیز و مُعْجَز نمی‌دانست. بلکه برعکس، هم نظم و هم معنی را مُعْجَز می‌دانست، اما با وضاحت اینکه معنی قرآن در هر زبانی مُعْجَز است ولی نظم قرآن تنها در زبان عربی مُعْجَز است.

در نهایت، به باور امام ابوحنیفه نظم کمتر از سه آیت مُعْجَز نیستند، چون دلیل آن در قرآن بیان گردیده است که فرموده شده است: ﴿قَاتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ﴾ [البقره: ۲۳]. امام نجم‌الدین نسفی در این رابطه می‌نویسد:

«لفظ سوره در این آیت متناوب کوتاه‌ترین سوره قرآن می‌باشد، و آن عبارت از سوره الکوثر است که در آن سه آیت کوتاه آمده است، و بحیث [پائین‌ترین] معیار لازم و کامل‌ترین [سوره] برای دشمنان و معترضان محسوب می‌گردد. در نخست، خداوند متعال ایشان را به آوردن همانند کل قرآن فراخوانده بود چنانکه فرموده است: ﴿پس سخنی همچون وی بیارند﴾ [الطور: ۳۴]. سپس چون از آن عاجز آمدند، به ایشان گفته شد: ﴿بگو: اگر آدمیان و جن [همه باهم] جمع شوند تا مانند این قرآن را بیاورند، هرگز مانند آن را آورده نمی‌توانند، اگرچه بعضی شان بعضی دیگر را یاری دهنده باشند﴾ [الاسراء: ۸۸]. سپس ایشان را به آوردن ده سوره [همانند سوره‌های قرآن] به چالش کشید و گفت: ﴿بگو: پس ده سوره همانند این بیارید﴾ [هود: ۱۱۳]. و در نهایت، ایشان را به آوردن یک سوره فراخوند: ﴿پس بیارید سوره‌ای مانند آن﴾ [البقره: ۲۳]. چون باز هم ازین کار عاجز ماندند، بر ایشان حجت اتمام گشت.»^{۱۳}

^{۱۱} «التجريد»، احمد قدوری، دارالسلام، قاهره: ۲۰۰۶ م. جلد دوم. صفحات ۵۱۵-۵۱۷. (ترجمه از نویسنده)

^{۱۲} «كشف الأسرار، شرح أصول البزدوی»، جلد ۱، صفحه ۲۳-۲۴.

^{۱۳} «التيسير في التفسير»، نجم‌الدین ابوحنفص نسفی.

بر این اساس، امام ابوزید دبوسی و شمس‌الائمه سرخسی این مسئله را در کتاب‌های اصول‌الفرقه خویش ضبط کرده اند.^{۱۴} امام سرخسی می‌نویسد که: «در این مسئله اختلاف نظر وجود ندارد که کمتر از یک آیت و نیز آیت کوتاه مُعْجَز نیستند. به همین سبب، ابویوسف و محمد [شیبانی] رحمهما الله نماز را با قرائت کمتر از سه آیت کوتاه یا یک آیت طویل اجازه نداده اند، زیرا آنچه مُعْجَز است «سوره» است، و کوتاه‌ترین - که سوره الکوثر است - سه آیت می‌باشد.»^{۱۵}

ج. معنی قرآن کلام و صفت الهی است

معنی قرآن همان کلام قدیم و ازلی خداوند است، درحالی‌که لفظ قرآن حادث، یعنی پدید آمده، است.^{۱۶} برخلاف حنبلی‌ها و آثاری‌ها، متکلمین ماتریدی و اشعری معتقد اند که آنچه از قرآن به زبان عربی در مُصحف نوشته شده است، و آنچه از قرآن بر زبان تلاوت می‌کنیم، و آنچه از قرآن در حافظه و ذهن می‌سپاریم، و آنچه از حرف و صوت قرآن به گوش‌های خویش می‌شنویم، حادث و مخلوق اند. عقیده عموم در مذهب حنفی، و نیز شافعی و مالکی، که همه بر کلام ماتریدی و اشعری اتکا می‌ورزند، این است که کلام خداوند در مُصحف، رنگ و کاغذ، زبان عربی، ذهن انسان، یا زبان و گوش انسان محتوا نمی‌گردد و حلول نمی‌یابد.^{۱۷}

ولی اختلاف با معتزله در این است که آن‌ها قرآن را کلام ذاتی خداوند نمی‌دانند، بلکه قرآن را حادث دانسته و خداوند را خالق کلام از جنس حرف و صوت می‌دانند. برخلاف، ماتریدیه و اشعریه در اهل سنت و جماعت قیام لفظ حادث را به ذات او تعالی نسبت نمی‌دهند، و قرآن را - یعنی «معنی» قرآن را - کلام خدا و صفت خداوند می‌دانند که غیرمخلوق است.^{۱۸}

باید توجه کرد که در علم کلام، متکلمین قرآن را تنها بر «معنی قرآن» تعریف می‌کنند، درحالی‌که در اصول‌الفرقه قرآن مشتمل بر نظم و معنی هردو می‌باشد. پس نزد علمای اصولی، قرآن نام مشترک میان کلام ذاتی قدیم خداوند (یعنی «معنی قرآن») و لفظ حادث نوشته شده از سوره‌ها و آیات (یعنی «نظم قرآن») می‌باشد.

این نظم قرآن که حادث است مُحتمل بر قرائت‌های متفاوت و حروف هفتگانه است، درحالی‌که معنی قرآن یکی است، ثابت است، و قدیم است. نظم قرآن از یک قرائت تا قرائت دیگر (که ارتباط به لهجه‌ها و خوانش‌های متفاوت مردم عرب دارد)، و از یک زبان تا زبان دیگر (اگر ترجمه شود) تغییر می‌یابد، درحالی‌که معنی قرآن و اعجاز معنی قرآن در هر حالتی پابرجا می‌ماند.

مولانا حسین واعظ کاشفی در جمع‌بندی این بحث در «جواهر التفسیر» می‌نویسد:

«مُحْصَل این مباحث آن شد که جمعی از این امت [یعنی معتزله] در طرف افراط افتاده، حق را متکلم گویند به کلامی مُحدث که قایم به غیر ذات اوست، و بعضی به جانب تفریط مایل نموده [مانند کرامیه و حنابله] کاغذ و رنگ را قدیم خوانند. و طایفه دیگر به مدد رفیق توفیق بر منهج اعتدال ثابت‌قدم گشته از افراط و تفریط و غلو و تقصیر

^{۱۴} «تقویم الأدله فی اصول الفقه» ابوزید دبوسی، و «کتاب الأصول» شمس‌الائمه سرخسی.

^{۱۵} «أصول سرخسی»، صفحه ۲۸۰.

^{۱۶} «شرح العقائد النسفیة» و «شرح التلویح علی التوضیح لمتن التنقیح فی اصول الفقه»، سعدالدین تفتازانی هروی.

^{۱۷} سعدالدین تفتازانی در «شرح العقائد النسفیة» جهت روشن شدن این مسئله مثالی می‌دهد و می‌گوید: «این همانند آنست که چون گفته شود: آتش، جوهری سوزنده است، و این توسط ذهن ما با لفظ درک می‌گردد و با قلم نوشته می‌شود، ولیکن چنین نیست که حقیقت آتش لفظ و حرف باشد.»

^{۱۸} «شرح العقائد النسفیة»، سعدالدین تفتازانی.

برطرف اند، قرآن را سخن خدای دانند به حقیقت، نه به مجاز. و گویند خواندن و نوشتن و یاد گرفتن مخلوق است، و کلام حق نامخلوق، و به دست‌ها نویسند و به زبان‌ها خوانند و به گوش‌ها شنوند و به دل‌ها حفظ کنند، و در هیچ یک ازین‌ها حلول ندارد، و با آنکه بر این همه مراتب می‌گذرد، و هریک را در مرتبه او فیضی خاص می‌بخشد، از آرایش و آمیزش و رنگِ حدوثِ مُنَزَّه و مُعَرَّاً و مُقَدَّس و مُبْرَأست.

و حضرت مولوی در «مثنوی معنوی» از زبان قرآن می‌فرماید:

من کلامِ حقم و قائم به ذات قوت جان جان و یاقوت زکات
نور خورشیدم فتاده بر شما لیک از خورشید ناگشته جدا^{۱۹}

سخنان پایانی:

موضوعات احرف سبعة، تفکیک نظم و معنی قرآن، اعجاز نظم قرآن، و غیرمخلوق بودن معنی قرآن که همان کلام و صفت الهی است، مباحث تخصصی در علوم قرآن اند، که فراگیری آن تنها به آئینه از دانشجویانی که بگونه تخصصی به آموزش علوم اسلامی می‌پردازند لازمی است. اما در عصر حاضر، از آن جایی که - در یک سوی افراط - بعضی از متن‌گرایان ترجمه قرآن مجید را به زبان دیگری اجازه نمی‌دهند و ثواب تلاوت قرآن را تنها منحصر به خواندن متن عربی می‌دانند و هیچ اهمیتی به مطالعه معنی و ترجمه آن قائل نیستند، و از سوی دیگر - در آن لبه تفریط - بعضی از نظریه‌پردازان نظم و لفظ قرآن را غیروحیانی پنداشته قرآن را تجربه روحی و معنوی پیامبر می‌دانند، مطالعه و آموزش این مباحث برای هر جوانی پرمطالعه لازمی است.

بنابر حساسیت این مباحث، معمولاً علمای اسلامی از پرداختن به این مباحث خودداری می‌ورزند. اما در عصری که جوانان مسلمان با اعتراضات خداناباوران و کژدلان مواجه است، و در صفحات اینترنتی بعضی ازین مباحث وارونه بیان می‌گردد تا هر مسلمانی کم‌مطالعه را به اغتشاش فکری دچار سازد، توضیح و شرح این مباحث لازمی و ضروری به نظر می‌رسد.

در نهایت، استیلای روش و دیدگاه آثاری‌ها در مذهب حنفی در عصر حاضر باعث گردیده که دانشجویان علوم اسلامی ادله و دلیل امام ابوحنیفه و مجتهدین بزرگ حنفی را درین مسائل درست نفهمند، و برعکس نظریات ایشان را شاذ خوانده و ایشان را به اشتباه و خطا متهم سازند. بنابراین، جهت احیای روش اصلی امام ابوحنیفه، برای هر دانشجوی علوم اسلامی لازم است تا به فهم و درک درست ازین مباحث دست بیابند.

بینات: مرکز مجازی مطالعات و احیای آثاری اسلامی (<http://bayyinat.org>)

^{۱۹} «جواهر التفسیر»، مولانا حسین کاشفی. بیت «مثنوی معنوی» را که نقل کرده است از دفتر سوم، بیت ۴۳۸۹، می‌باشد.